

آشنایی با کهن‌ترین شرح فارسی
«اسماء الحسنی»

«روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح»

مسعود نوری

تأکید است. در کلامی مشهور که محدثان خاصه و عامه از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند از صد نام باری تعالی سخن رفته که حفظ و ذکر آنها تواند مایه رستگاری و استواری ایمان پارسایان باشد.^۱

باری مبحث اسماء حسناى الهی محل درنگ، مو شکافی و ژرف نگری بسیاری از اندیشوران، اعم از حکیمان، متکلمان، عارفان و جز آنان شده، و به تألیف رساله‌ها و کتابهای کوتاه و بلند در این زمینه منجر گردیده است.

ابی بکر محمد، معروف به ابن عربی، به گردآوری و شمارش اسمایی که در جای جای قرآن آمده‌اند، دست یازیده و مشخص نموده که در هر سوره چند اسم حضرت باری ذکر شده است. امام فخر رازی

نزد حکیمان و عارفان، پس از مبحث «وجود» مقوله‌ای شگرف‌تر و گسترده‌تر از مبحث «اسماء الله» صورت نبسته است؛ چه، با شناخت اسمای الهی، آشنایی با صفات و افعال حق تعالی برای ما ممکن می‌گردد، و نیز به گفته اهل معرفت، شهود حضرتش میسور می‌شود.

سرچشمه صافی و گواری این بحث - که اندیشوران از نگاه تمدن اسلامی پیرامون آن نیکو قلم زده‌اند - قرآن عزیز است، که فرو فرستنده‌اش، در آن خویش را با نامهای گونه‌گون خوانده است و همو فرموده: «برای خدای نامهای نیک است، پس وی را بدان نامها بخوانید».

(اعراف/ ۱۸۰)

گذشته از کلام خدای حمید در قرآن مجید، پیشوایان دین در نیایش‌ها و گفته‌های خویش از اسماء الله فراوان یاد کرده‌اند؛ بویژه در احادیث نبوی، شکوه و جلال نامهای حضرت حق، سخت مورد

۱ - ابن ماجه، سنن، ج ۲، ص ۱۲۶۹ بخاری. صحیح، ج ۴، ص ۲۷۶. مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۶۳. سیوطی. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۶۲. فخر رازی. لواعب البینات، ۱۹.

شرحی به مذاق متکلمان بر اسماء حسنی نگاشته که به «لوامع البیّنات» شهره است. از حکیم الهی، حاج ملا هادی سبزواری نیز کتابی گرانسنگ در این زمینه به یادگار مانده، که در حقیقت شرح دعای جوشن کبیر است.^۱

در میان فراوان نوشته‌هایی که نامهای الهی را کاویده‌اند آثار اهل معرفت را صفایی دیگر است؛ نگاشته‌های آنان از نکته‌های معرفت آموز، آکنده و از لطایف دل‌انگیز انباشته است. اینان نه تنها رموز علمی اسماء حسنای الهی را بررسی کرده، و در شرح اسماء ذاتی و ثبوتی، توقیفی و قیاسی سخنهای در خور تأمل گفته‌اند، بلکه از نامهای خدای سبحان در آداب عملی و سیر و سلوک روزمره تربیت شوندگان نیز بهره برده‌اند.

حکیم محمد لاهیجی در «مفاتیح الاحجاز»، در حالات ابوسعید اسی الخیر گوید:

«چون مرید را تلقین کردی، نزد خود می‌نشاند و اسماء الله بر او می‌خواند و نگاه به مرید می‌کرد تا به کدام اسمی در او تغییر پیدا می‌شود. از هر اسم که در او تغییر پیدا می‌شد، می‌فرمود که به آن اسم ذکر بگو؛ تا زمانی که کار مرید به آن اسم تمام می‌شد، باز او را می‌نشاند و اسماء الله بر او می‌خواند و باز از هر اسمی که تغییر در وی می‌دید به آن ذکر می‌فرمود؛ ... به این نوع تربیت مرید می‌نمود تا کار او در فقر

به اتمام می‌رسید».^۲

* * *

پانصد و اندی از هجرت پیغامبر خاتم صلی الله علیه و آله می‌گذشت که مردی در جمع دانشیان درخشید؛ اهل قلم بود و اهل درد؛ خدای شناسی پارسی دان. کتابی درباره نامهای الهی نوشت که گذشته از فواید گوناگون عرفانی، یکی از شاهکارهای نثر فارسی و نیز کهن‌ترین گزارش اسماء حسنی به این زبان قندوش است؛ کتابی با عنوان «روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتح».

شهاب الدین ابوالقاسم احمد، فرزند ابو مظفر سمعانی، یکی از دانشیان و سخنوران خاندان سمعانی است؛ خاندانی که بیشترین مردان آن به فضل و کمال، امام و رهنمای روزگار خود بودند و بر همگان پیشی داشتند.

احمد سمعانی ظاهراً در مرو، به سال ۴۸۷ قمری زاده شد. تا او آن بلوغ در همان جای بود و از پدر فقه و حدیث آموخت. آنگاه همراه برادرزاده‌اش، عبدالکریم، به سرخس مسافرت کرد، اما دیری نپائید که به مرو بازگشت. دیگر بار آن دو جوان مروی به قصد دانش اندوزی راهی سفر شدند، این بار به سوی نیشابور، و به

۱- برای دیدن فهرست ۱۲۸ کتاب چاپ و خطی و مقاله در باره اسماء الحسنی زک: معینی، محسن. آینه پژوهش، سال ۶، ش ۵ (مسلسل ۳۵) آذر - دی ۱۳۷۴، صص ۹۹-۱۰۹.

۲- لاهیجی، محمد. مفاتیح الاحجاز، ص ۷۰۳.

آهنگ استماع کتاب صحیح مسلم از محدثان نامدار آن دیار. به مقصود که رسیدند، احمد روانه مرو شد. سالیانی بعد احمد سمعانی مراحل علوم ظاهری و باطنی را گذرانیده بود؛ فقیه و مفتی بود، وعظ می‌گفت، شعر می‌سرود و در مجلس بوسعید با عرفان آشنا گشته بود. وی سرانجام به سال ۵۳۴ قمری فرمان یافت و به ابدیت پیوست.



تاریخ این آگاهی را که سمعانی چگونه به وادی عرفان راه یافته و با کدامیک از پیران خراسان پیوند داشته، از ما پنهان می‌دارد. در متن «روح الارواح» هم‌آرائی اویسی گونه‌ای می‌یابیم که طبق آن، سلوک جاده طریقت بدون پیوستگی با پیر و دلبستگی با شیخ هم میسر است؛ و هم با عباراتی روبرو می‌شویم که می‌گوید بدون آویزش به دامان رهنما در انجمن عاشقان نمی‌توان نشست.

گرچه در خصوص چگونگی و چرایی گرایش سمعانی به عرفان دستمان تهی است و چیزی نمی‌دانیم، اما این را نیک آگاهی که تصوف و پستدهای عرفانی در روزگار وی سخت پرجاذبه بوده است؛ کششهایی که درونهای بی‌قرار - همچون ابو حامد غزالی - را قرار می‌بخشید؛ جاذبه‌هایی که از سنایی مندیحه‌گوی، شوریده‌ای سخته‌جوی می‌ساخت.

یکی از ویژگیهای تصوف روزگار سمعانی آن بود که مشایخ، بیش از ادوار دیگر درس و بحث، و وعظ و مجلس

داشتند. برخی از ایشان به جامع شهر می‌رفتند و برای همگان تفسیر قرآن می‌گفتند؛ جماعتی از آنان در خانقاه‌ها، میدان‌ها و حتی کلیساهای شهر، مجالس پرشور وعظ برپا می‌کردند و این همه، به بسط عرفان در میان مردمان می‌انجامید.

امر دیگری که می‌توانست سمعانی فقیه و محدث را به انجمن عاشقان کشاند و او را به نگارش کتابی با نثر شاعرانه وا دارد، نگاشته‌های مشایخ سده‌های سوم تا پنجم است؛ آثار بزرگانی چون ابی نصر سراج طوسی، ابوطالب محمد مکی، ابوالقاسم قشیری، شهید بلخی، جنید بغدادی و حسین منصور حلاج، که جملگی به عربی هستند، و میراث‌های جاویدان پارسی مانند «کشف المحجوب» هجویری، آثار خواجه عبدالله انصاری هروی، احمد غزالی و سنایی غزنوی.

افزون بر این همه، باید تأثیر اقوال ابوسعید ابی‌الخیر بر احمد سمعانی را از یاد نبرد؛ زیرا همچنان که گفته آمد وی در سال ۵۲۹ سفری به نیشابور داشته، و در این روزگار آوازه ابوسعید در نیشابور و دیگر شهرها پیچیده بود و سمعانی که در آن زمان در سفر دانش اندوزی بوده، به حتم، فراگیری مبانی آن مکتب عرفانی را فراموش نمی‌کرده است. گفته‌های فراوانی که از ابوسعید در «روح الارواح» نقل شده و دیدگاههای مشترکی که در این کتاب و «اسرار التوحید» آمده، همه نشان تأثیرپذیری سمعانی از ابوسعید است.

این همه که گذشت تلاشی بود در

یافتن انگیزه‌های عرفانی سمعانی - و علم نزد خدای دانا ست - زین پس درباره کتاب «روح الارواح» خواهید خواند.

* * *

«روح الارواح» کتابی است در شرح و تفسیر اسمای حسناى الهی، بر طریقه واعظان و مذکران، مشحون به حکایات و قصص پیمبران و رجال اسلام، و مشتمل بر احادیث نبوی و گفته‌های بزرگان دین، و اشعار عربی و فارسی، از خود نویسنده، سنایی و دیگران.

این کتاب بر عادت مذکران، که متأثر از روش قصه‌گویان بوده‌اند مبتنی است. در غالب موارد بر عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان و برحذر داشتن از کیفر خدای سبحان، به گونه‌ای بلیغ تأکید می‌ورزد. نثری دارد متقن و کهن، شیوا و دلنشین. پس از ترجمه هر یک از اسماء خدای، از مطالب آموزنده و سخنان مشایخ یاد می‌شود.

با اینکه سمعانی، در فقه پیرو مذهب شافعی است، «روح الارواح» از بدایت تا نهایت از اهانت به مذاهب اسلامی و حتی مکتبهای غیر اسلامی، پاکدامن است. وجهه همت نویسنده اثبات و توضیح یافته‌های خویش است، نه طرد دیگران؛ تنها در یک دو جای در برابر آراء جبریه، قدریه، معتزله و دهریه بر آشفته است، آن هم بسیار گذرا و آرام.

از اهل بیت رسول ﷺ به بزرگی یاد می‌کند. در جایی گوید:

«بضعه نبوت که با معدن فتوت جمع گشتند، دو بدره پدید آمد. هر

یکی میراث یک پدر برداشتند. مصطفی ﷺ پدر بزرگتر بود، به زهر کشته شد، حسن که فرزند بزرگتر بود [هم] به زهر کشته شد، علی که پدر خردتر بود به تیغ کشته شد، حسین که فرزند خردتر بود [نیز] به تیغ کشته شد»^۱.

می‌دانیم که «بضعه نبوت» مستفاد است از حدیث «فاطمه بضعه منی»، و «معدن فتوت» مأخوذ است از سخن معروف «لا فتی الا علی». چنین تعبیراتی نشانه آشنایی سمعانی با عظمت خاندان نبوت است.

* * *

همان گونه که بیش از یک بار خواندید، موضوع اصلی کتاب، نامه‌ای خدای تعالی است؛ «روح الارواح» نخستین نوشته مستقل زبان فارسی در این موضوع است. گذشته از موضوع عرشی و قدمت تاریخی، کتاب از جهات دیگری نیز ارزشمند است.

یکی از اسباب اهمیت کتاب، باز یافتن ابیات کهن فارسی در آن است. می‌دانیم چنانچه در متنی کهنسال، بویژه متون پیش از سده هفتم، به شعری فارسی استشهد شده باشد، آن اثر از جهت تاریخ ادبیات منظوم فارسی اهمیتی ویژه پیدا می‌کند. «روح الارواح» از این جهت کتابی است بسیار مهم. مؤلف آن، افزون بر آنکه خود شاعری توانا بوده، و ابیاتی از خویش

۱ - متن کتاب، ص ۴۲۲.

را در جای جای کتاب آورده، به شمار قابل توجهی از اشعار کهن و عصری خود نیز استشهاد نموده است. وجود این ابیات، دست کم دو فایده تاریخی دارد: نخست آنکه شاعری اندیشور از قرن پنجم و ششم هجری (یعنی خود مؤلف) را باز می‌شناساند؛ و دیگر آنکه امکان تحقیق پیرامون تاریخ شعر عرفانی فارسی را فراهم می‌آورد.

در «روح الارواح»، بیش از هر کس، ابیات سنایی که معاصر سمعانی بوده، راه یافته، و نیز ابیاتی از رودکی که با وی قریب العهد بوده است. مقایسه ضبط سمعانی و نسخه‌های موجود از آثار سنایی و رودکی، میدان فراخی برای پژوهش است. ذکر دو نمونه از این اختلاف ضبطها خالی از لطف نمی‌نماید:

در دیوان حکیم سنایی، می‌خوانیم:
 «هر خسی از رنگِ گفتاری بدین ره کی رسد
 درد باید عمر سوز و مرد باید گامزن»^۱
 اما در «روح الارواح» این بیت چنین است:

«هر خسی از رنگ و گفتاری بدین ره کی رسد
 درد باید پرده سوز و مرد باید گامزن»^۲
 ابیات خاطره انگیز و سحر آمیز رودکی، به روایت استاد سعید نفیسی بدین قرار است:

«سوی جوی مولیان آید همی
 یاد یار مهربان آید همی
 آب جیحون از نشاط روی دوست
 خنگی ما را تا میان آید همی»^۳
 اما سمعانی این ابیات بیاد ماندنی را

چنین گزارش می‌کند:

«آب جوی مولیان آید همی
 سوی یار مهربان آید همی
 اسب ما را از نشاط وصل دوست
 آب جیحون تا میان آید همی»^۴
 البته این نکته را نباید نادیده گرفت که چون سمعانی دارای قریحه‌ای سرشار و خیالی بلند پرواز بوده، ممکن است در ضبط پاره‌ای از کلمات ابیات، تصرفاتی ذوقی و شاعرانه کرده باشد، و این گمان که نباید ضعیفش شمرد، کار تحقیق را دشوارتر و نتیجه را دیرپاب‌تر می‌کند.

کتاب گرانمایه سمعانی از لحاظ آینه داری آراء عرفانی نیز گنجینه‌ای کم نظیر است؛ متنی مستحکم در تاریخ تصوف و عرفان خراسان؛ منبعی غنی در شناخت تعریفات و مصطلحات اهل معرفت و پسندها و آداب صوفیانه، و دریافت‌های عرفانی از آیات قرآنی و احادیث قدسی و نبوی.

«روح الارواح» برای شناختن آراء، اقوال و اخبار، و نیز سیرت و کردار پیران خراسان و مشایخ بغداد یک منبع قابل اتکاء

۱- سنایی - دیوان، چاپ استاد مدرس رضوی، ص ۱۶۳.

۲- متن کتاب، ص ۲۷۰. دو بیت پس از آن؛ سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
 با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن
 ۳- نفیسی، سعید. رودکی - محیط زندگی و

احوال و اشعار، ص ۵۱۲.

۴- متن کتاب، ص ۱۰۶.

است. به اعتبار آراء کلامی و فواید عصری نیز، یادگار سمعانی، سخت عزیز است. مباحث کلامی و فقهی، و برخورد علمی دانشیان و مبلغان، چه در مرو، چه در نیشابور که سالیان عمر مؤلف در آن دو شهر دیر سال گذشته، بدان پایه گرم و پرشور بوده که گاه مشکل آفرین و وحدت برافکن می شدند. بهر روی در «روح الارواح» اشاراتی به آن مباحث یافت می شود؛ برخورد های کلامی اهل سنت با معتزله؛ ردّ آراء جبریان و قدریان، دهریان و فیلسوفان؛ جدال های اهل معاملات با اهل حقیقت. البته این گونه اشارات در کتاب سمعانی با ملایمت و بردباری قرین است.

از نظر هنر نویسندگی نیز «روح الارواح» جایگاهی بس بلند دارد؛ گرچه موضوع کتاب شرح نامهای حق تعالی است، که مبحثی الهیاتی و معرفتی است، اما بیشترین اندیشه های نویسنده، با زبانی عنوان شده که کتاب را از حدّ یک نگاشته عرفانی محض فرا می برد و صبغه ادبی را نیز نصیب می کند. جملات آهنگین، تشبیهات، استعارات، تمثیلات و جناسهای دل انگیز از تواناییهای ادبی کتاب است. اگر سمعانی قافیه و وزن عروضی را به این همه زیبایی می افزود، بی تردید کتابش در شمار منظومه های ممتاز ادبی عرفانی می آمد. بسنا بر این «روح الارواح» را نمی توان با «کشف المحجوب» و «شرح تعریف» و «ترجمه رساله قشیریه» همسنگ دانست و با یک معیار سنجیدشان؛ زیرا یادگار سمعانی از یک سو همانند این نگاشته ها

ارزش موضوعی دارد و از آثار دیرینه پارسی دری است، و از سوی دیگر دارای ارزش ادبی می باشد.

«روح الارواح» سمعانی، «تذکرة الاولیاء» عطار نیشابوری و «کلیله و دمنه» نصرالله منشی حدّ میانه نثر و نظم هستند و باید با همان معیارها که آثار منظوم را می سنجیم، به سختن آنها رویم و سیمای درخشان این سبک نویسندگی را در عرصه دیگر سبکهای فارسی نویسان آشکار سازیم؛ سبکی که باید «نثر شاعرانه» خواندش.^۱ از این متون رایحه دل انگیز شعر بیشتر به مشام می رسد، تا بوی نثر دلنشین فارسی.

کساربرد تمثیل، یکی از اسباب نزدیکی کلام به شعر است. نگاشته سمعانی آکنده است از تمثیل های زیبا و خیال انگیز که غالباً برای محسوس کردن مفاهیم ذهنی به کار گرفته شده اند. به این تمثیل که «خوف و رجا» را عینی و ملموس می کند، توجه نمائید:

«چراغی که در وی روغن نباشد،
روشنایی ندهد؛ و چون روغن
باشد، تا آتش نبود، ضیا ندهد؛ و
چون روغن و آتش باشد، تا فتیله
نبود که هستی خویش فدای سوز
آتش کند، هیچ کار رونق نگیرد. پس
خوف بر مثال آتش سوزان است، و

۱- گویا این نام را آقای شفیع کلکنی عنوان کرده و مترصد بررسی و نقد آن می باشند. مقدمه مصحح، ص ۶۱.

رجا بر مثال روغن مددکننده است و ایمان بر کردار آن فتیله است، و دل بر شکل آن چراغدان. اگر همه خوف باشد، چون چراغدانی باشد که در وی همه آتش است و روغن نیست؛ اگر همه رجا باشد چون چراغی بود که در وی روغن هست و آتش نیست و چون خوف و رجا مجتمع گشت، اینک چراغی پیدا آمد که در وی هم روغن است که مدد بقاست، و هم آتش است که مادّت ضیاست»^۱.

سوی تمثیلات فراوان، گاه مناظراتی مثالی در کتاب آمده که از نظر تاریخ مناظره در ادبیات فارسی قابل توجه است؛ همانند مناظره کوزه با کدو:

«کوزه‌ای با کدویی به سخن آمد.
کدو، کوزه را گفت: تو کیستی؟ گفت:
من کار دیده، و گرم و سرد بسی به
سر من رسیده و تو سایه پرورده.
کدو جواب داد: آری چنین است که
تو می‌گویی، لیکن تو از درِ جهد
درآمدی و من از درِ لطف؛ و هرگز
اهل جهد با اهل لطف برابر نیاید، و
اگر خواهی بدانی، بیا تا به هم به آب
شویم تا ببینی که تو به آب فرو
شوی و من بر سر آیم»^۲.

گذشته از آنچه آمد «روح الارواح» به لحاظ اشمال بر فواید و ویژگیهای زبانی نیز یکی از متون معتبر و مهم زبان فارسی است؛ هم از جهت آوای زبانی، و هم به اعتبار واژگان متنوع و گسترده. سمعانی

سرشت زبان فارسی، یعنی بُعد ترکیبی آن را بخوبی شناخته و دامنه واژگان «وند دار» را در زبان فارسی وسعت بخشیده است. شماری از واژه‌های پسوندی کتاب چنین است: امروزین، گلین، نرگسین، پارسایانه، مردانه‌وار، دیدارگاه، تقاضاگر، تعلیم‌گر، صیادوار، مصیبت‌زده وار، مردوش، عاشق‌وش.

ترکیبات و تعییرات کسارآمد و کارساز در کتاب، سخت فراوان است که رواج مجدد آنها به غنای زبان امروزین ما می‌انجامد. مشتى از آن خروار و کمی از آن بسیار را بسنگرید: آرزو پرستیدن، امید خوابانیدن، باربرنه - در برابر بارکش، پگاه خیزان، تنهاؤو، خاک آلودگان - به معنای متواضعان، دردآمین، عدم آباد، من گویان، سیر خوردگان - در برابر گرسنگان، سوخته دلی، شوریده روزگار.

* * *

از کتاب «روح الارواح» پنج نسخه بایسته اعتماد بر جای مانده است. درست‌ترین و کهن‌ترین آنها در کتابخانه مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی در قم نگاهداری می‌شود. این نسخه اواخر سده ششم، یا سالهای آغازین قرن هفتم کتابت شده است. نسخه‌های دیگر کتاب در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، کتابخانه مجلس شورا، موزه کابل و کتابخانه

۱- مقدمه مصحح، ص ۶۱

۲- متن کتاب، ص ۵۵

توینگن یافت می‌شوند.^۱

نمونه‌هایی از متن کتاب

در شرح «العزیز» گوید:

«معنی عزیز بر چند وجه است. بعضی گفته‌اند: معنی این اسم، غالبی است که کس او را غلبه نکند، و قاهری است که کس او را قهر نکند ... و بعضی گفته‌اند: معنی عزیز، قادر است. و بعضی گفته‌اند: عزیز به معنی مُعزّز است. و بعضی گفته‌اند که عزیز، بی مثل باشد ... و بعضی گفته‌اند: عزیز به معنی منیع است و به معنی حصین. عرب چنین گوید که حَصْنٌ عَزِيزٌ اِذَا تَعَدَّرَ الْوَسُوْلُ اِلَيْهِ. پس چیزی که رسیدن به آن متعذر است آن را عزیز می‌گویند، چیزی که رسیدن بدان مستحیل است از آن وجه که او را حدّ نیست اولی‌تر که عزیز گویی. این اشارتی است به معنی این کلمه، موجز، از روی لغت؛ اما از روی حقیقت: الْعَزِيزُ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ طَائِبِيُوهُ و لَا يُعْجِزُهُ هَارِبِيُوهُ. عزیز آن بود که طالب او را روی ادراک نیست و هارب او را روی اعجاز نیست.»^۲

* * *

در شرح «السمیع البصیر» گوید:

«آورده‌اند که شبی مهمانی آمد به خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را بنواخت و طعامی بداد و جامه خواب فرو کرد، و آن مرد غافل وار

تا روز بر آن جامه بود، و آن مهتر به قدم خدمت ایستاده و به طاعت خداوند مشغول گشته. چون روز بود، آن مرد گفت: ... مرا هرگز شبی چون شب تو نبوده است در طاعت و عبادت. علی گفت: و مرا هرگز شبی چون شب تو نبوده است در غفلت.

شب رفت و نگشته‌ایم بیدار هنوز
از غفلت و سهو بر سر کار هنوز
خرشید^۳ بقا بر سر دیوار رسید
ما بر در بامداد پندار هنوز^۴

* * *

در شرح «العلی الکبیر» آورد:

«طاووس یمانی گوید - قدس الله روحه: در طواف گاه می‌گشتم ناله زار شنیدم فواز شدم تا کیست که می‌نالند، علی بن الحسین زین العابدین را دیدم علیه السلام، روی بر خاک نهاده. با خود گفتم: این عزیز اهل بیت است، بنگر با خود چه می‌گوید. گوش داشتم، می‌گفت: عُبَيْدُكَ يَا بَيْتُكَ مَسْكُطُكَ يَا بَيْتُكَ سَائِلُكَ يَا بَيْتُكَ. می‌گفت: بندگی تو بر در است، درویشگی تو بر در است، سائلگی تو بر در است.

۱- این بخش تماماً از مقدمه مبسوط و عالمانه مصحح کتاب، جناب استاد نجیب مایل هروی استفاده شده است.

۲- متن کتاب، ص ۴۶.

۳- این واژه به همین صورت ضبط گردیده.

۴- متن کتاب، ص ۱۹۷.

طاووس گفت: هرگز هیچ کار سخت
به روی من نیامد الا که ابدست کردم
و سر بر سجود نهادم و این کلمات
بگفتم که نه سهل گشت.^۱



در شرح «الحسیب» گوید.

«آورده‌اند که بعضی از ملوک بنی
عباس، جعفر صادق را گفت: ... مرا
خبر ده از شرف و زیادتی که شما را
بر ماست تا به فضل شما معترف
گردیم که با شما برابریم در همه
فضلهای ظاهر. صادق گفت: ما را
این شرف بسنده است [که] هیچ
کس از ما تمنا نکند که کاشکی از
غیر ما بودی بر سیل سبک داشتن
ما، الا آنکه کافر شود.

و در این سخن که صادق
گفت، سرّی است در تفضیل فقر؛ و
آن، آن است که چون درویش را
وقت تنگ گردد و نفس به آخر رسد
آرزویش نکند که کاشکی که من
توانگر بودمی، اما توانگر چون مرگ
درآید، آرزو کند، گوید: کاشکی که
درویش بودمی. درست شد که فقر
ورای غناست. و این همچنان است
که هر امتی تمنا کردند که کاشکی
این امت بودندی، و این امت تمنا
نکردند که کاشکی از امتی دیگر
بودندی، علی ما قال الله تعالی:
کنتم خیر امّة بدین درست گشت که
این امت فاضلترند. و همچنین علما
تمنای جهل نکنند اما جهال تمنای
علم کنند.^۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - متن کتاب، ص ۳۳۴.

۲ - متن کتاب، ص ۳۵۶.